



قاعدۀ لطف (۳)

ترجمه: بهروز محمدی

آیت الله خرازی

الشاره^۵ آنچه این نوشتار درپی آن است اثبات لزوم امام، از راه «قاعده لطف» است. برای رسیدن به این هدف، نویسنده بر خود لازم دانست تا این قاعده را از راه عقل و نقل ثابت کند. در بخش اول و دوم که در شماره‌های پیشین چاپ شد به ادلّه عقلی و آیاتی که براین قاعده دلالت می‌کنند، پرداختیم. در این شماره روایاتی که به اثبات این امر کمک می‌کند، آورده می‌شود؛ در ادامه نویسنده به مصادیق این قاعده می‌پردازد و سپس با بر شمردن مصادیق معلوم و مشکوک، بیان می‌دارد که «یک قاعده خالی از موارد مشکوک نیست و باید حتماً موارد معلوم آن را اخذ کنیم» و ...

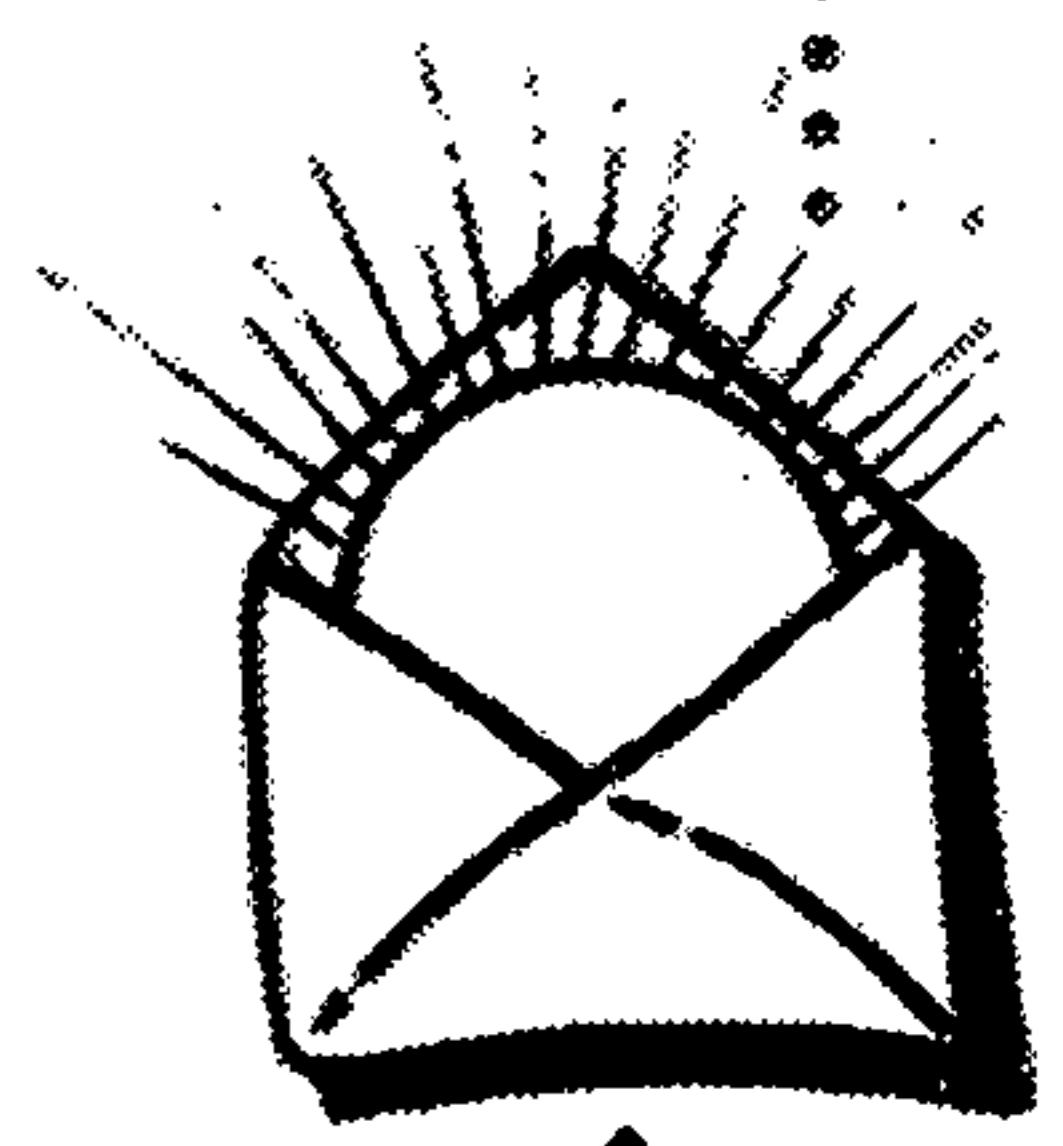
روايات

۱. برخی از روایات، دلالت دارند بر این که بعثت انبیا و فرستادن آنان، ناشی از لطف و رحمت خداوند است. امام صادق(ع) فرمود:

خداوند تبارک و تعالی، انبیای خود را از گنج های لطف و رحمت و کرم اش بهره مند ساخت و از گنج های علم خود به ایشان علم آموخت و ایشان را از میان همه خلائق برای خودش جدا کرد. سپس اخلاق و احوال هیچ کدام از خلائق با اخلاق و حالات انبیا شباهت ندارد؛ زیرا، خداوند، ایشان را وسیله [جذب] دیگر آفریده ها به سوی خودش قرار داد و دوست داشتن و اطاعت ایشان را سبب رضای خود و دوست نداشتن و انکار ایشان را سبب غضب خود قرار داد.

هر قومی را به تبعیت و پیروی از پیامبر و رسولش امر کرد و عهد کرد که اطاعت کسی را پنذیر نند، مگر آن که از انبیا اطاعت کنند و حق و حرمت و وقار آنان را بشناسند، و وجاحت و مقام آنان را نزد خداوند، بزرگ بشمارند. سپس خداوند، مقام تمام انبیارا بزرگ شمرد. شما، آنان را همانند کسانی که مقام شان پایین تر است، قرار ندهید.^۱

۲. برخی دیگر از روایات، بر محتوای برهان لطف دلالت دارند، به این صورت که خداوند، در حالی که مردم نیازمند ارشاد هستند، آنان را رهانمی کند؛ زیرا، رها کردن و ارشاد نکردن مردم،



با مقتضای صفات و کمال و حکمت خداوند سازگار نیست.

الف) گروهی از شیعیان، از جمله حمران بن اعین و محمدبن نعمان و هشام بن سالم و طیار خدمت امام صادق(ع) بودند. گروه دیگری که هشام بن حکم - که تازه جوانی بود - در میانشان بود نیز حضور داشتند. امام صادق فرمود:

ای هشام! آیا گزارشی نمی‌دهی که در مناظره با عموین عبید‌چه کردی و چگونه از او سؤال کردی؟

هشام عرضه داشت: «من شما را بسیار بزرگ و صاحب جلال می‌دانم و نزد شما شرم دارم و زبان ام نزد شما کار نمی‌کند».

امام صادق(ع) فرمود: «چون به شما امری کردیم به جای آرید». هشام عرض کرد: «خبر عموین عبید و مجلس مسجد بصره او به من رسید و بر من سنگین شد. به سوی او رفتم. روز جمعه، وارد بصره شدم. به مسجد آن جا رفتم.

افراد زیادی را دیدم که حلقه زده‌اند. عموین عبید در میان آنان بود. جامه پشمی سیاهی به کمر بسته بود و عبایی به دوش انداخته بود و مردم از او سؤال می‌کردند. از مردم خواستم که به من راه دهنده تا وارد شوم. مردم هم به من راه دادند و در آخر آن جماعت بر زانو نشستم. گفتم: ای مرد دانشمند! من، مردی غریب هستم. اجازه بدہ تا سؤالی بپرسم.

گفت: بپرس.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: پسرم! این چه سؤالی است که می‌پرسی و چیزی را که می‌دانی چگونه از آن سؤال می‌پرسی؟

گفتم: سؤال من، این چنین است.

گفت: پسرم! بپرس، هر چند این سؤال احمقانه است.

گفتم: شما پاسخ همین سؤال را بفرمایید.

گفت: بپرس.

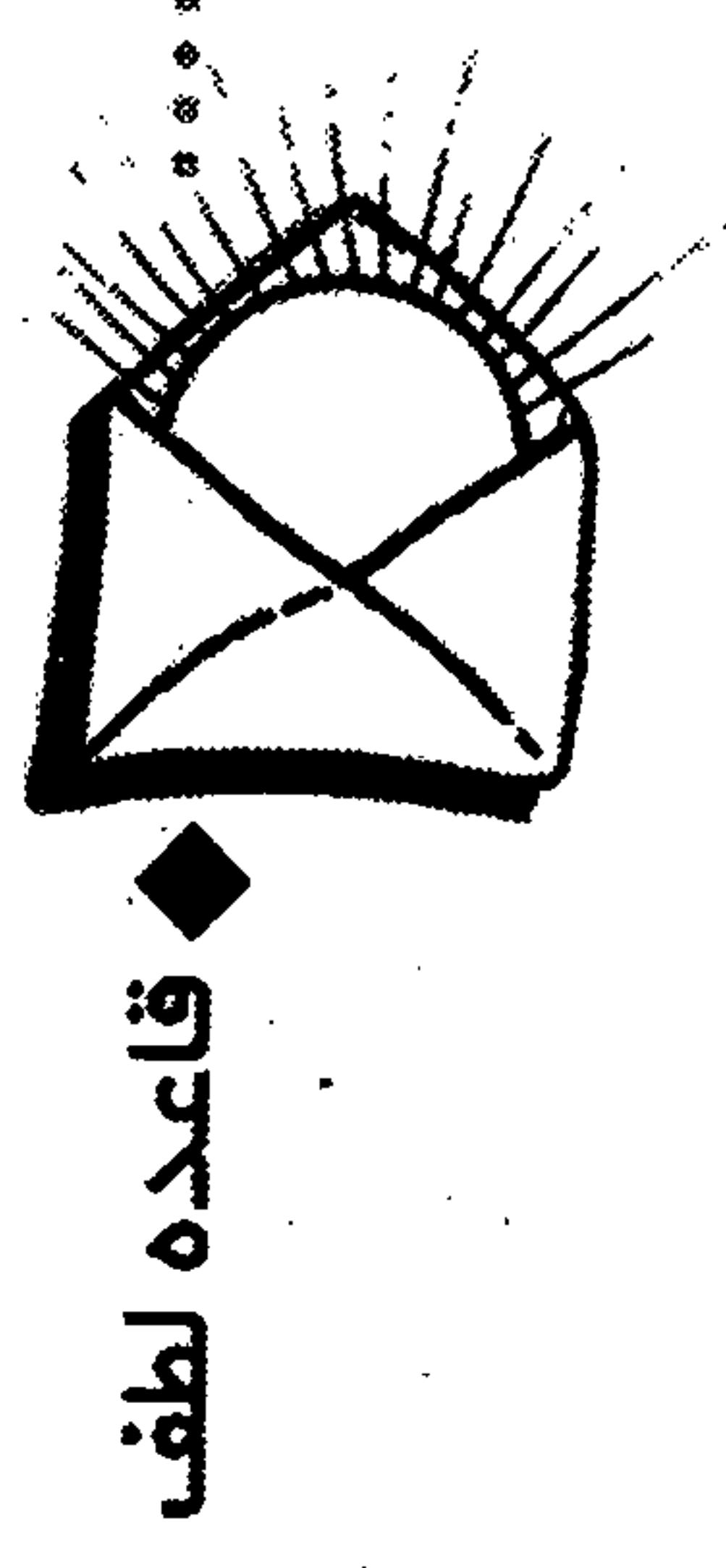
گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه کار می‌کنی؟

گفت: افراد و رنگ‌ها را می‌بینم.

گفتم: آیا بینی داری؟



گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: بوها را استشمام می کنم.

گفتم: آیا دهان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: مزه غذاها را می چشم.

گفتم: آیا گوش داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن، صداها را می شنوم.

گفتم: آیا دل داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: هر چه که بر اعضاء و حواس من وارد می شود، به وسیله آن تشخیص می دهم.

گفتم: مگر با وجود این اعضاء، از دل بی نیاز نیستی؟

گفت: نه!

◆◆◆
● خداوند تبارک و تعالی، اعضاء
و جوارح تورارها نکرده است،
مگر این که برای آنها امامی قرار
داده تا صحیح را برای آنها
تشخیص دهد و به وسیله آن،
شکها را بر طرف بسازد. چگونه
می شود خداوند، این همه خلق را
در حیرت و شک و تردید و
اختلاف رها سازد و برای آنان،
امامی قرار ندهد تا در تردید و
سرگردانی به او رجوع کنند؟

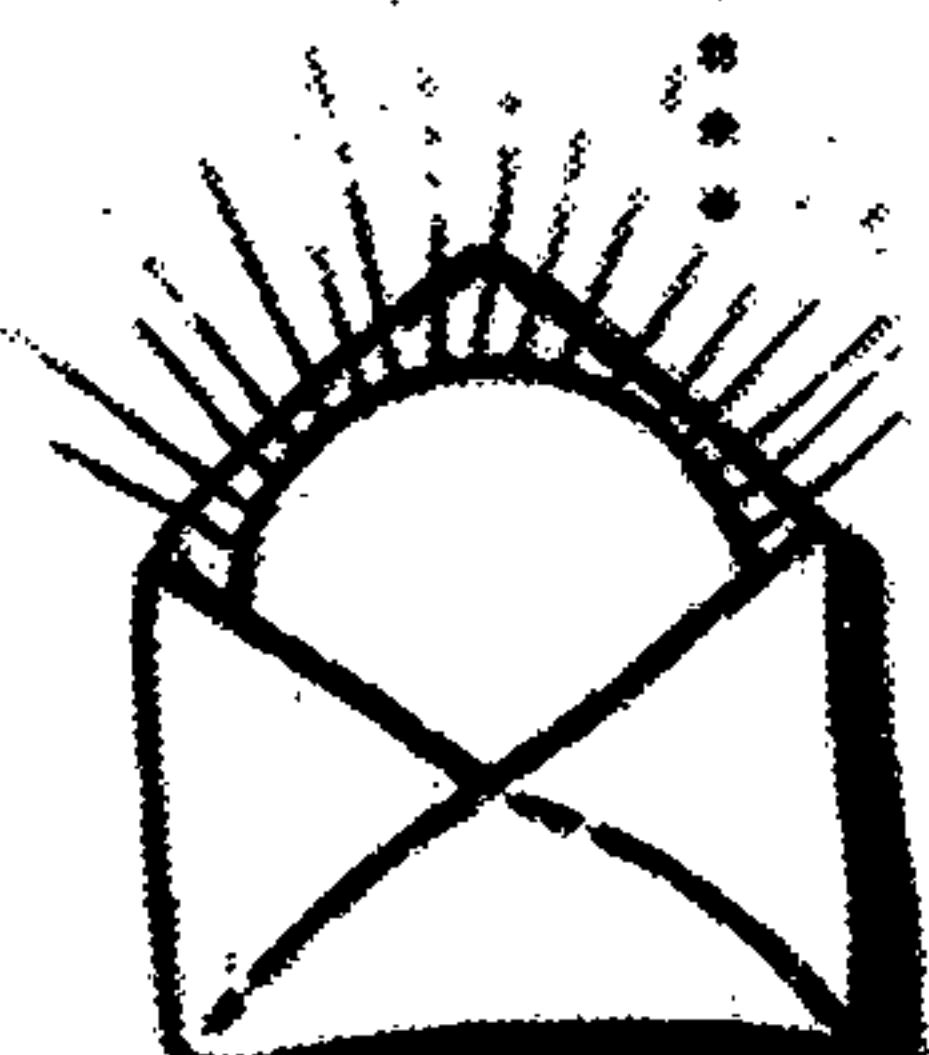
گفتم: چگونه ممکن است، در حالی که آن
اعضا صحیح و سالمند؟

گفت: پس من! اگر اعضای بدن در چیزی که
می بوید یا می بیند یا می چشد و یا می شنود تردید
داشته باشد، آن را به دل ارجاع می دهد تا
تردیدش از بین رفته و یقین حاصل کند.

گفتم: پس خداوند دل را آفریده است تا شک
و تردید اعضاء را بر طرف بسازد.

گفت: آری

گفتم: پس وجود دل لازم است؛ زیرا در غیر
این صورت، برای اعضاء یقینی حاصل نمی شود.



گفت: بله.

گفتم: ای ابا مروان! خداوند تبارک و تعالی، اعضا و جوارح تو را رهانکرده است، مگر این که برای آن‌ها امامی قرار داده تا صحیح را برای آن‌ها تشخیص دهد و به وسیله آن، شک‌ها را برطرف بسازد. چگونه می‌شود خداوند، این همه خلق را در حیرت و شک و تردید و اختلاف رها سازد و برای آنان، امامی قرار ندهد تا در تردید و سرگردانی به او رجوع کنند؟ او، ساكت شد و به من چیزی نگفت. سپس رو به من کرد و گفت: «تو هشام بن حکم هستی»؟

گفتم: نه.

گفت: آیا از همنشین‌های او هستی؟

گفتم: نه.

گفت: اهل کجا هستی؟

گفتم: اهل کوفه.

گفت: تو همان هشامی.

سپس مرا در آغوش گرفت و به جای خود نشانید و خودش از آن جا برخاست و تازمانی که من آن جا بودم، سخنی نگفت.

حضرت امام صادق(ع) خنده و فرمود: «ای هشام! چه کسی این علم را به تو آموخت؟ هشام گفت: «همه چیز را از تو گرفته‌ام و تألیف کرده‌ام».

فرمود: به خدا سوگند! این مطالب در صحف ابراهیم و موسی مکتوب هستند.^۲

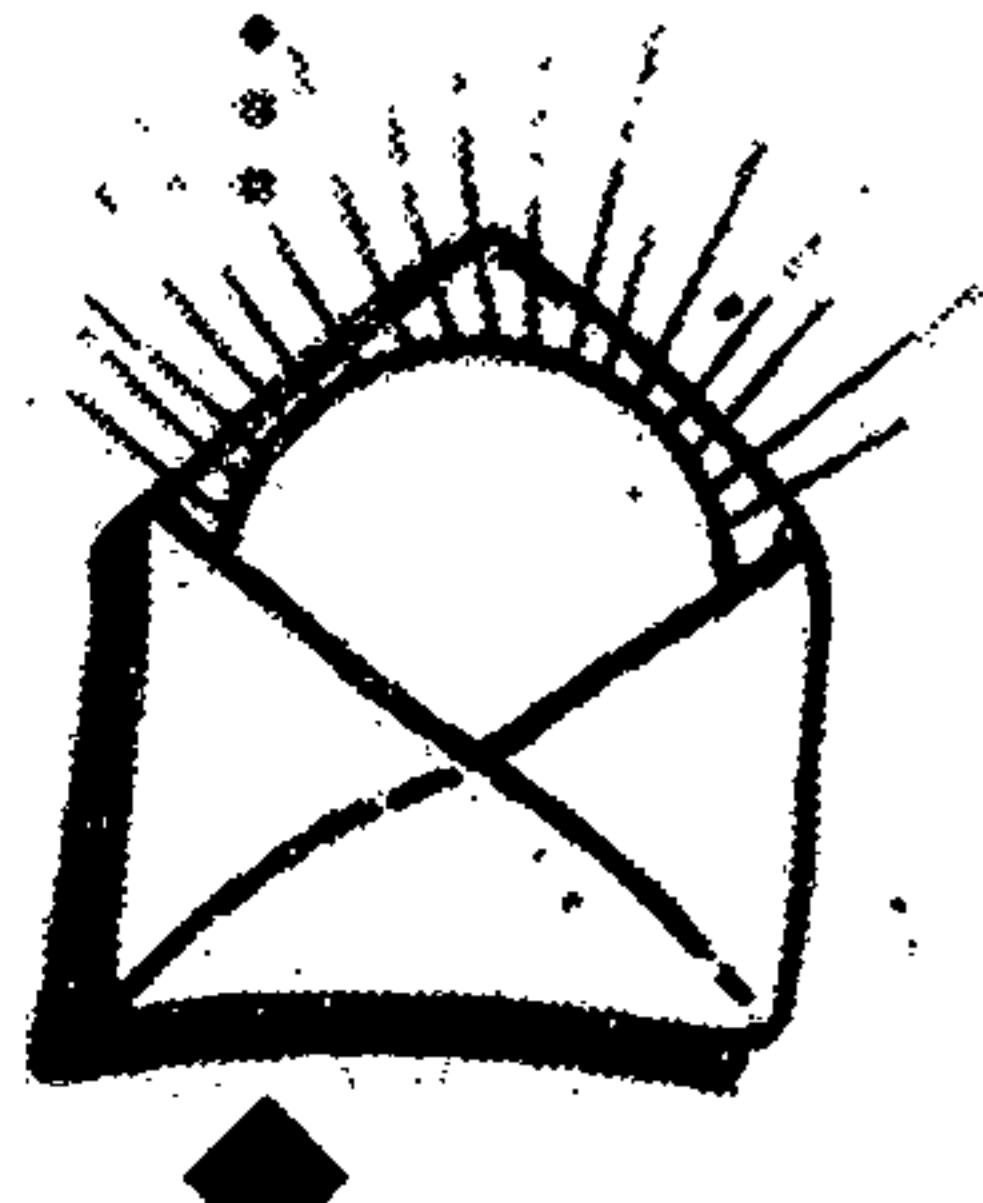
علامه شعرانی در توضیح «دل» - که در کلام هشام و عمربن عبید ذکر شده است -

می‌گوید:

دل، در این جا عقل مجرد است؛ زیرا خطای حس را تبیین می‌کند و آن هم جز با ادراک کلیات امکان‌پذیر نیست؛ زیرا برای یک حس، امکان ندارد مدرکات حس دیگر را درک کند و به صحت یا فساد آن حس حکم کند. وظیفه حس، تنها تأثیر است؛ نه حکم.

با استقرار می‌دانیم که تمام افعال خداوند، با عنایت تمام خداوند به خلق و مراعات مصالح ایشان صادر شده است. از جمله مثال‌های آن، آفرینش قلب و دل در انسان برای برطرف کردن تردیدهای حواس است. کسی که به افراد و جزئیات این گونه اعتنا می‌کند، چه گونه مصالح عامه را مهمل می‌گذارد؟

و هم چنین خداوند می‌داند که نوع انسان، برای بقای خود، به مرد و زن نیازمند است و هر



انسانی را از این دو آفرید و هیچ زمانی نبوده است که خلق انسان در یکی از این دو منحصر باشد؛ یعنی همه انسان‌ها در یک زمان مرد باشند یا همگی زن باشند.

خداؤند می‌داند که مردم، نیازمند کسانی هستند که ذوق صنعت و استعداد دارند چنان‌که به افراد قوی و شجاع نیازمند هستند و تاجرانی که دوست دارند اموال جمع کنند تا ارزاق و نیازهای مردم را از شهری به شهر دیگر ببرند. پس خداوند همه آنان را آفرید.

وجود امام عادل و معصومی - که عالم است

به آن چه که خداوند از خلقت او اراده کرده است و در اجرای امرش از سرزنش سرزنش کنندگان، هراسی ندارد - از واجب‌ترین و لازم‌ترین امور است. وجود امام از وجود نجّار و بنّا و شاعر مهم‌تر است.

بایستی خداوند، کسی را بیافریند که مستحق امامت باشد چنان که خداوند کسانی را آفرید که لاینق پرداختن به صنعت، حرفه‌ها، علوم، تجارت، جنگ، دعوت به خیر، محبت، رحم کردن بر ضعیفان، آموختن آداب و غیره باشند.

از این‌ها، سرّ غیبت و ظهور را می‌توان فهمید

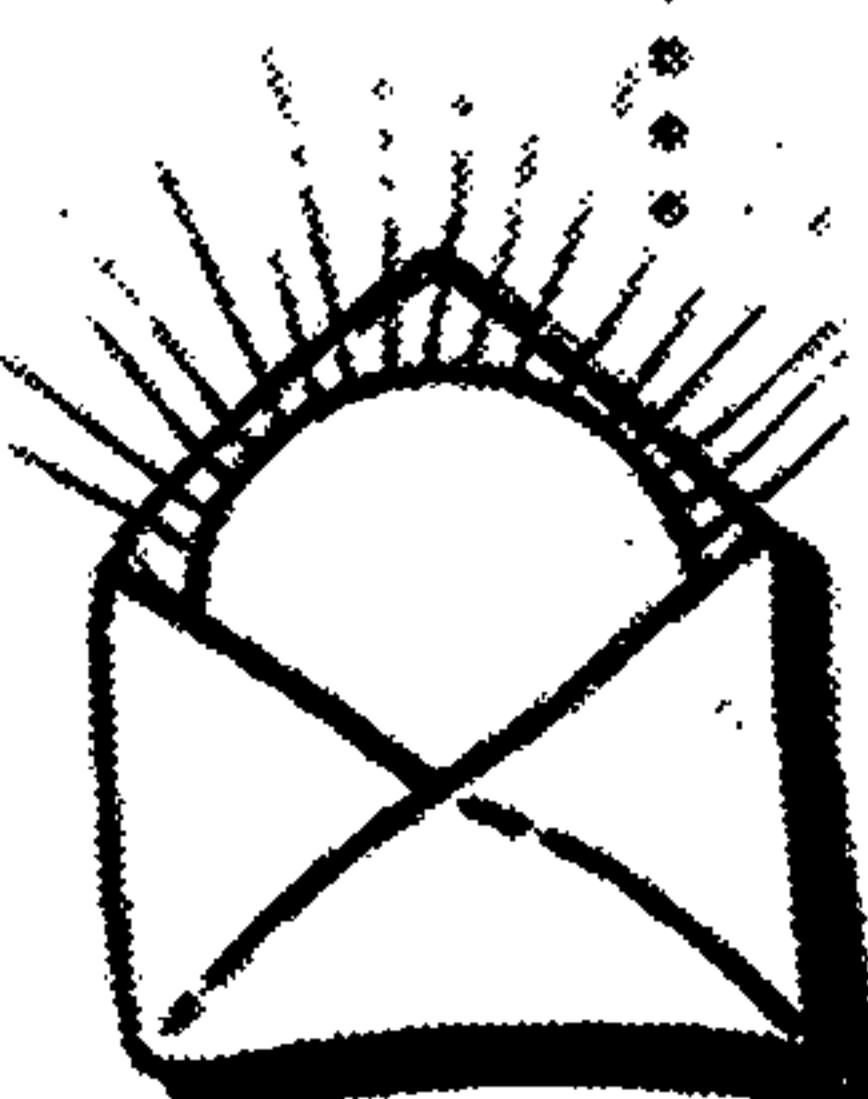
و این که وجود امام لطف است و تصرف او لطف دیگری است. چنان‌که در هر امتی، گروهی هستند که برای انواع حرفه‌ها و مناصب، استعداد و آمادگی دارند و اگر محیط برای تحصیل کمال مناسب باشد و مشغول به شغل و حرفه خود شوند، این استعداد و آمادگی نمایان می‌شود و در غیر این صورت، استعداد، خاموش می‌گردد.

مرجع استدلال هشام بن حکم، لطف و عنایت است که با استقراء و تتبع افعال خداوند، ثابت می‌شود.^۳

ب) شیخ صدوق از علی بن موسی الرضا(ع) نقل می‌کند که حضرت امام رضا(ع) فرمود: اگر کسی بگوید: «چرا خداوند، شناخت رسولان و اقرار به آنان و اذعان به اطاعت از آنان را واجب کرد؟»، در پاسخ می‌گوییم، از آن جا که در آفرینش و قوای انسان‌ها، چیزی نبود که با آن به مصالح خود پی‌برند و آن‌ها را کامل کنند و خود صانع متعال

وجود امام لطف است و

تصرف او لطف دیگری است. چنان‌که در هر امتی، گروهی هستند که برای انواع حرفه‌ها و مناصب، استعداد و آمادگی دارند و اگر محیط برای تحصیل کمال مناسب باشد و مشغول به شغل و حرفه خود شوند، این استعداد و آمادگی نمایان می‌شود و در غیر این صورت، استعداد، خاموش می‌گردد.



هم دیده نمی شود و ضعف و عجز آنان هم نسبت به ادراک خداوند ظاهر است، به ناچار بایستی میان بین خداوند و مردم، فرستاده‌ای معصوم باشد تا امر و نهی و ادب خداوند را به آنان برساند و مردم را به آن چه که با آن، منافع شان احراز می شود و زیان‌ها دفع می گردد، آگاه کند؛ زیرا در خلقت و آفرینش مردم، چیزی نیست که با آن، نیازها و سودها و زیان‌های خود را بشناسند.

اگر شناخت و اطاعت رسولان بر آنان واجب نباشد، آمدن رسول برای آنان سودی ندارد و نیازها بر طرف نمی شود و آمدن رسولان بیهوده است؛ چون آمدن شان سود و مصلحتی نداشت و این کار، از صفات حکیمی که تمام کارها را با اتفاقان و استحکام انجام می دهد، به دور است.^۴

ج) سید رضی در نهج البلاغه از حضرت علی (ع) نقل می کند که حضرت فرمود:

و پیامبر انس را در میان مردانگیخت و پشت سر هم، رسولان خود را به سوی آنان گسیل ساخت تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های فراموش شده را به آنان یادشان آورند و با تبلیغ فرمان‌های الهی، حجت را بر آنان تمام کنند. گنج‌های پنهانی عقل‌هارا برای آنان آشکار سازند و آیات قدرت خداوند را به آنان بنمایانند، آیاتی همانند سقف آسمان که بر فراز آنان، برپا داشته شده است، گهواره زمین که زیر پای آنان گسترده شده است، وسایل زندگی و معیشتی که به آنان حیات می دهد، اجل‌هایی که دست آنان را از این دنیا کوتاه می کند، رنج‌هایی که آنان را پیر می کند و اتفاقاتی که پی دربی، بر آنان وارد می شود.

خداوند، هر گز، بندگان اش را از پیامبران مرسل یا کتاب‌های آسمانی یادلیل‌های لازم یارا بهای مرسل، خالی نگذاشته است. رسولانی که با کمی شمارشان، در انجام دادن وظيفة خود کوتاهی نکرده‌اند.^۵

د) شیخ صدوق از هشام بن حکم نقل می کند که زندیقی از امام صادق (ع) پرسید: «چگونه انبیا و رسولان را ثابت می کنی؟». امام فرمود:

مازمانی که ثابت کنیم، خالق و صانع داریم که از ما و تمامی مخلوقات برتر است و امکان ندارد مخلوقات خداوند آن صانع و حکیم را بینند، اورالمس کنند، بالاو مستقیماً در ارتباط باشند، پس ثابت می شود که خداوند در میان مخلوقات خود، سفیرانی دارد که انسان‌هارا به مصالح و منافع و آن چه که عامل بقا و ترک آن، موجب فنا و نیستی است، راهنمایی می کند. سپس ثابت می شود که از جانب خداوند، در میان خلق، امر کنندگان و نهی کنندگانی هستند. بنابراین، ثابت می شود که خداوند، راه‌هایی دارد که همان انبیا و برگزیدگان خلق و حکیمان،

و مؤذیان به حکمت و برانگیختگان از روی حکمت است که با مردم در احوالات شان

شريك و همسان نیستند؛ هر چند در آفرینش و ترکیب از یک سinx هستند. ایشان، از سوی خداوند با حکمت و دلایل و برهان‌ها و معجزاتی مانند: زنده کردن مردگان، شفادان ناینایان و پیسی گرفتگان موئید می‌شوند. بنابراین، زمین هیچ گاه از حاجتی که علمی داشته باشد که بر صدق گفته‌های رسول و وجوب عدالت‌نش دلالت دارد، خالی نیست.^۶

علامه شعرانی، در ذیل عبارت «لو لم يكن حكيمًا لجاز ان يخلق الخلق عيناً؛ اگر خداوند، حكيم نبود، امكان داشت که مخلوقات، بيهوده أفریده شوند» می‌گوید:

وجوب لطف بر خداوند، از اصولی است که در مذهب ما، ثابت شده است. لطف، عبارت است از فعلی که بنده را به طاعت نزدیک می‌کند و از گناه و معصیت دور می‌گرداند. اثبات نبوّت و امامت، بر آن بنا شده است و اگر لطف نبود، ممکن بود امر تشريع به مردم واگذار شود تا در معاملات و سیاست‌های خود هر حکمی را که می‌خواهند وضع کنند و یقیناً، امر به آن‌ها واگذار نشده است.

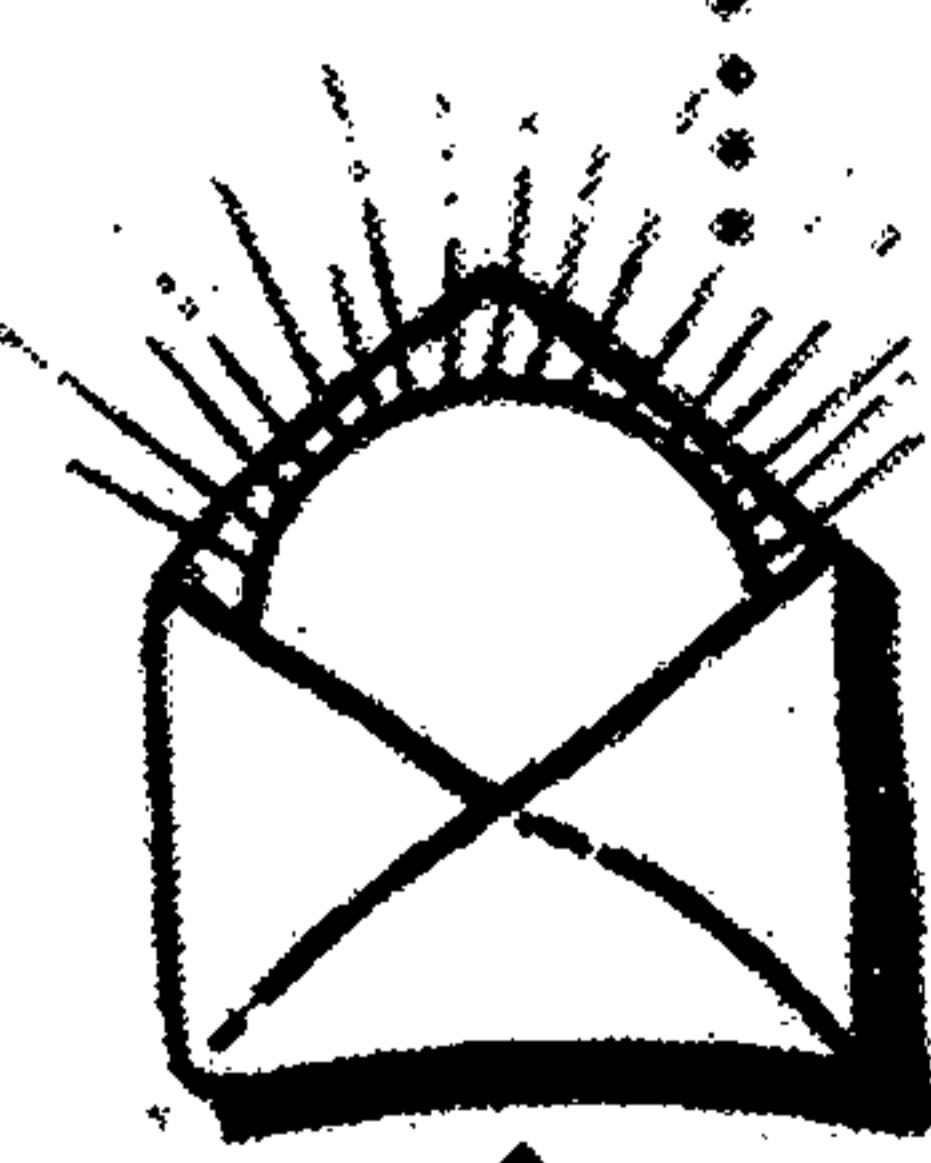
هشام بن حکم، در وجوب نصب امام، به قاعدة لطف استدلال کرد. این را در داستان ایشان با عمروبن عبید و شامي در محضر امام صادق(ع) خواهد آمد.

علامه مجلسی، در بحار الأنوار، حدیثی آورده است که فواید فراوانی دارد. و ما، تبرک آن را نقل می‌آوریم. حدیث از پیامبر اکرم(ص) است.

پیامبر اکرم(ص) فرمود:

خداؤند فرموده است: «کسی که به ولی من اهانت کند، بامن اعلان جنگ کرده است و من، در هیچ امری که انجام می‌دهم تردید ندارم؛ آن گونه که در قبض روح مؤمن، مردد هستم. مؤمن از مرگ کراحت دارد و من نیز از ناراحت کردن او کراحت دارم، ولی از انجام دادن آن ناچارم. بنده من با چیزی به اندازه انجام دادن واجبات به من نزدیک نمی‌شود. پیوسته، تصرع و زاری می‌کنند به سوی من، تایین که او را دوست داشته باشم. هر کس را که دوست داشته باشم، برای او گوش و چشم و دست می‌شوم. اگر مرا بخواند، اور احبابت می‌کنم و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم. و از میان بندگان مؤمن من، کسانی هستند که از عبادت یک باب می‌خواهند، پس او را از آن بر حذر دارم تا

● خداوند، کار پشه و مورچه و موجودات کوچک‌تر از آن‌ها را مهم نگذاشته است و نیازهای آن‌ها را برآورده کرده است. پس به طریق اولی، بایستی خداوند، نسبت به انسان، بویژه نفس او، عنایت و توجه داشته باشد.



۱۰۷ / عجب بر او وارد نشود او را فاسد نگر داند.

از میان بندگان من، کسانی هستند که ایمانشان فقط با فقر اصلاح می شود و اگر او را غنی و بی نیاز گردانم، بی نیازی، او را فاسد می کند.

نیز از میان بندگان من، کسانی هستند که ایمانشان فقط با غنا و ثروت اصلاح می شود و اگر او را فقیر گردانم، فقر او را فاسد می کند.

ایمان برخی از بندگان من، فقط با بیماری اصلاح می شود و اگر بدنش سالم باشد، فاسد می شود.

برخی از بندگان من، کسانی هستند که ایمانشان جز با صحت و سلامت بدن، اصلاح نمی شود و اگر او را مریض کنم، فاسد می شود.

همان‌ها، من، بندگانم را با آگاهی از دل‌های آنان، تدبیر می کنم و من علیم و خبیر هستم.

ما، در هر چیز، عنایت خداوند تعالی را مشاهده می کنیم و حتی خداوند، کار پشه و مورچه و موجودات کوچک‌تر از آن‌ها را مهمل نگذاشته است و نیازهای آن‌ها را برأورده کرده است. پس به طریق اولی، بایستی خداوند، نسبت به انسان، بویژه نفس او، عنایت و توجه داشته باشد.

گفته‌اند: «احکام شرعی، لطف هستند در واجبات عقلی»^۷؛ زیرا، آن چه را که انسان با عقل خود، حُسن و یا قبح‌اش را می‌داند، در آن، از شرع بی‌نیاز نیست. شرع باید باشد تا او را به فرمان برداری از حکم عقل وادرد، آن هنگام که به ثواب و عقاب اخروی، آگاه شود.^۸

در کتاب العقائد الحقة پس از ذکر روایت هشام بن حکم و یونس بن یعقوب از امام صادق(ع) آمده است:

از این دو روایت، چنین استفاده می شود که پس از اثبات این که برای ما آفریننده و صانع حکیمی است و به حال خود رها کردن آفریدگان خلاف حکمت خدا است، پس به ناچار، بایستی آنان را به سوی کمال راهنمایی کند و از آن جا که آنان نمی‌توانند خداوند را ببینند، بایستی سفیرانی باشد که از برای بندگان، راهی به سوی خدا باشند و خلق را به مصالح و منافع و آن چه که بقای بشریت در آن و ترک آن موجب فنا و نیستی است، راهنمایی و هدایت کنند. اگر چه سفیران در خلقت و ترکیب، بادیگر انسان‌ها یک‌سان هستند، ولی آنان مؤذب به حکمتند و با مردم، در کمالات یک‌سان و شریک نیستند؛ زیرا در غیر این صورت، نیازمند به غیرند. این مسئله به یک‌سان خاص اختصاص ندارد، بلکه وجود حجت در هر عصر و زمانی، با وجود نبی یا وصی لازم و ضروری و بایسته است. استدلال متکلمان، به آن چه که ذکر شد، بر می‌گردد.^۹

برخی از روایات هم بر لوازم قاعدة لطف دلالت دارند. اگرچه این اخبار فراوانند، ولی ما تنها



به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. آن‌ها، روایاتی است که اشاره دارد بر این که با آمدن رسولان و بعثت انبیا، حجت تمام می‌شود.

۱. عیاشی، از عبدالله بن سنان نقل می‌کند که از امام صادق(ع) درباره آیه شریف «لو شاء رب لجعل الناس أمة واحدة ولا يزالون مختلفين ألا من رحم رب»^{۱۰} پرسیده شد. حضرت فرمود: «آنان یک امت بودند، پس خداوند، پیامبران را بر انگیخت تا حجت را بر آنان تمام گرداند».^{۱۱}

۲. حضرت علی(ع) در یکی از خطبه‌های خود فرمود:

... کسی که بندگان را برای عبادت خود آفرید و مردم را با قدرتی که در آنان نهاد، بر فرمان برداری خود توانا ساخت و عذر آنان را، با آمدن حجت‌ها از دستشان گرفت. پس هر کس هلاک شود و هر کس نجات یابد، بادلیل و بینه است. فضل، ابتدایش و ادامه اش از آن خدا است.^{۱۲}

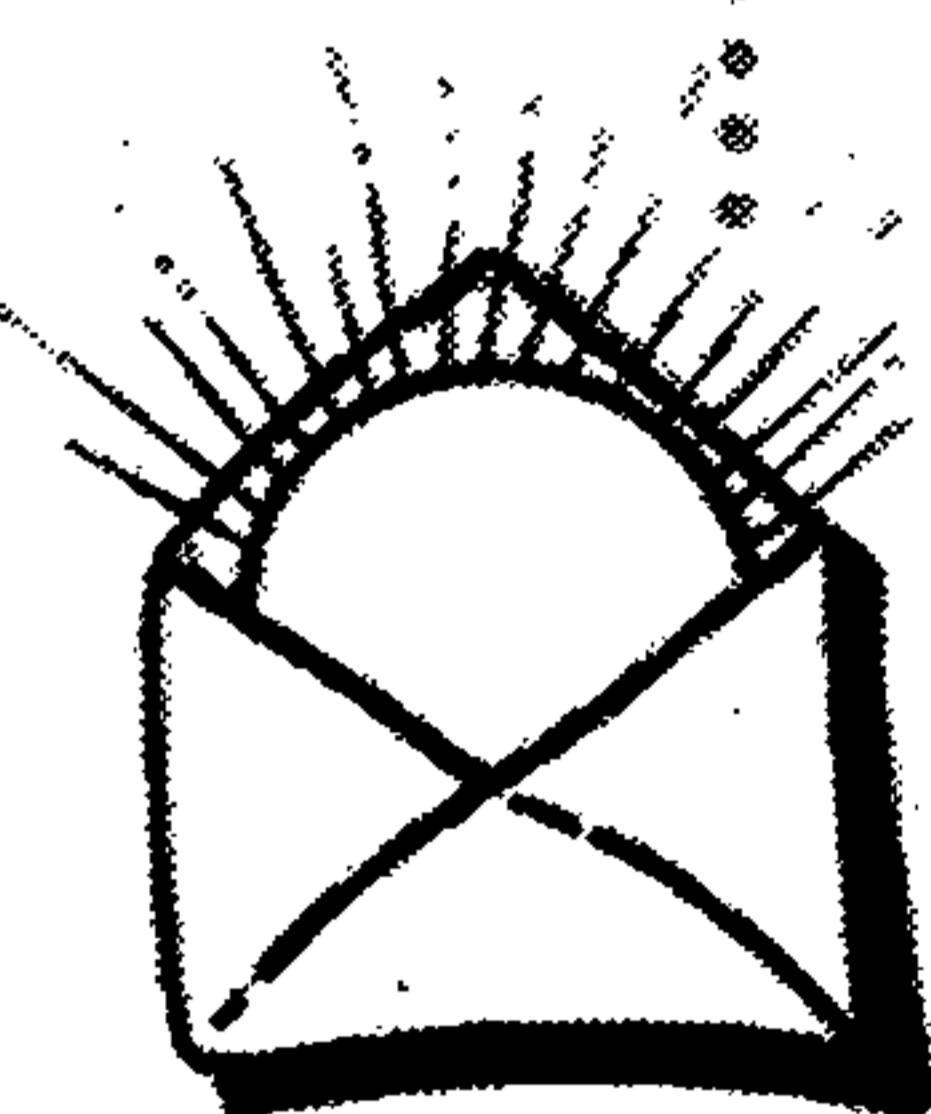
۳. امام صادق(ع) از پدر بزرگوار نقل می‌کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

... و علو و برتری اش، آشکار و از میان خلقش، پنهان گشت و فرستاد گانش را به سوی خلائق برانگیخت تا حجتی بر خلقش باشد تا فرستادگان او، گواهان بر خلق باشند. در میان مردم، پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده هستند، برانگیخت تا هر کس هلاک می‌شود و یا کسی که زنده (راهنمایی) می‌شود، از روی بینه و دلیل باشد. تا این که بندگان در باره آن پچه که از پروردگارش نمی‌دانند، تعقل کنند و پس از آن که انکارش کرده‌اند، به روییتش بشناسند و یگانگی ذات الهی را پذیرند؛ پس از آن که شرک ورزیدند.^{۱۳}

۴. ابی بصیر می‌گوید: فردی از امام صادق(ع) پرسید: «چرا خداوند انبیا و رسولان را به سوی مردم برانگیخت؟» امام فرمود:

برای آن که مردم، پس از آمدن رسولان، حجتی بر خداوند نداشته باشند و نگویند: «نوید دهنده و بیم دهنده‌ای نزد ما نیامد». اینز انبیا آمدند تا حجت خداوند بر مردم باشند.

آیانشینیده‌ای که خداوند تبارک و تعالیٰ به حکایت از نگهبانان جهنم و احتجاج آنان بر جهنمیان می‌فرماید: «آیا بیم دهنده‌ای نزد شما نیامد؟» گفتند: «آری! بیم دهنده‌ای آمد، ولی اوراتکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی نفرستاده است و شماره گمراهی بزرگی هستید».^{۱۴}



۵. ابی بصیر از امام صادق(ع) نقل کرده است که حضرت فرمود: همانا خداوند، عادل است و رسولان را برانگیخت تا مردم را به ایمان به خدا فرا خوانند و هیچ کس را به کفر دعوت نکنند.

گفتم: «مردی، کافر است و کفر او نزد خداوند ثابت شده است، پس خداوند او را از کفر به ایمان منتقل می‌کند؟»؟

امام فرمود:

خداوند عزوجل، انسان را بر فطرتی آفریده است که آنان نه ایمان به شریعتی داشتند و نه کافر و منکر خدابودند. سپس خداوند رسولان را به سوی آنان برانگیخت تا مردم را به ایمان به خدا فراخوانند؛ در حالی که آنان حجتی از سوی خدابر مردم بودند. از آنان، گروهی بودند که خداوند هدایتشان کرد و گروهی بودند که خداوند آنان را

هدایت نکرد.^{۱۵}

۶. طیار می‌گوید: امام صادق(ع) در تفسیر آیه «خداوند، پس از آن که قومی را هدایت کرد، گمراه نمی‌کند مگر آن چه وسیلهٔ پرهیزکاری است، برای ایشان بیان کند»،^{۱۶} فرمود: «یعنی تا آن چه را که او را خشنود می‌کند و آن چه را که او را خشمگین می‌کند، به آنان بشناساند». و در تفسیر آیه «راه خلاف کاری و تقوا را به نفس بشر الهام کرد»^{۱۷} و در تفسیر «ما راه را به انسان نمایاندیم، او یا سپاس گزار شود و یا ناسپاس گردد» فرمود: «آن را به او شناساندیم. اگر می‌خواهد، آن را بگیرد و اگر می‌خواهد، آن را ترک کند و...».^{۱۸}

ملا صالح مازندرانی در شرح این حدیث می‌گوید:

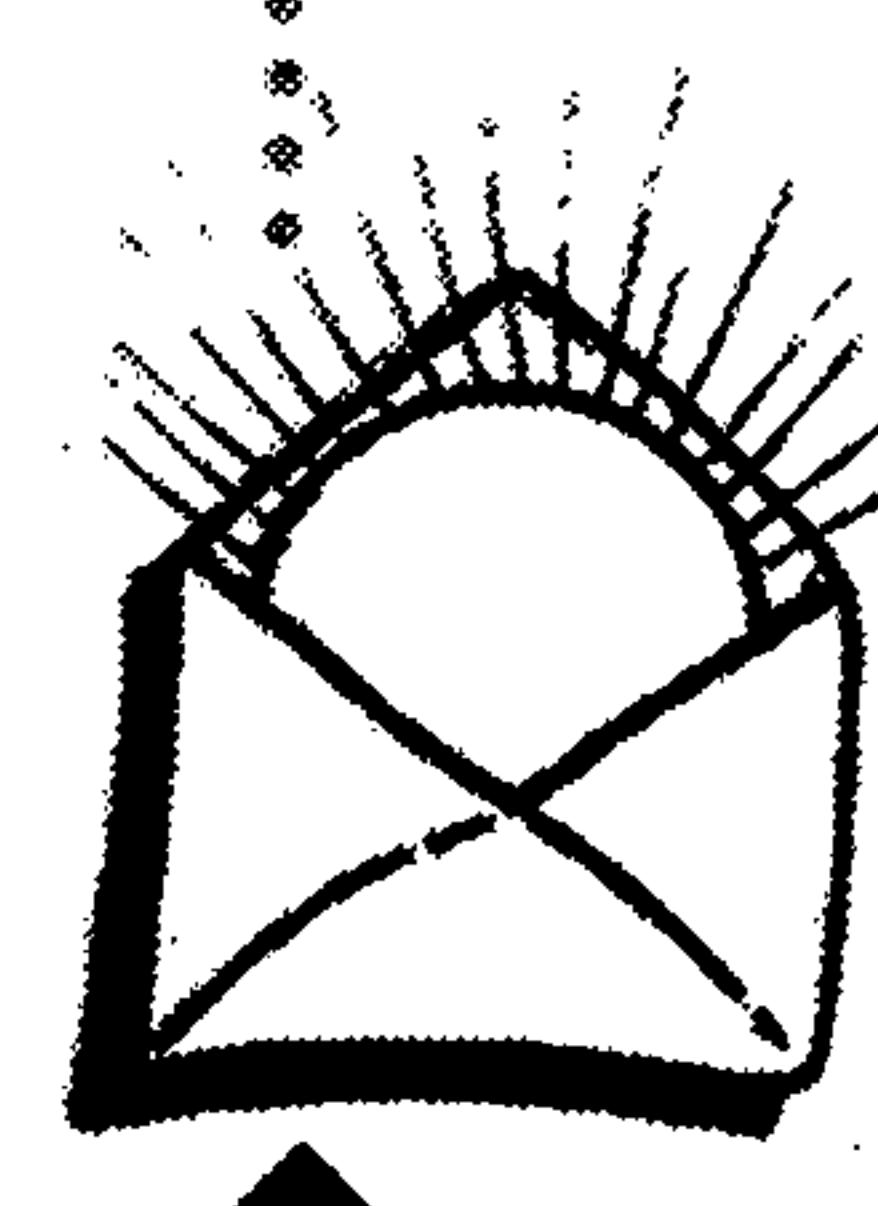
از الطاف خداوند بر ما، این است که بانعمت هدایت بر ما منئت نهاد و قبول آن را شکر و ترک آن را کفر قرار داد. پاک و منزه است خداوند و چه قدر شأن او بالا و امتنان او بزرگ است.^{۱۹}

۷. ابن طیار از امام صادق(ع) نقل کرد که امام فرمود: «خداوند، با آن چه که به مردم داد و به آنان شناساند، احتجاج کرد».^{۲۰}

ملا صالح مازندرانی در شرح «بما آتاهم» می‌گوید:

مراد از آنها حجت‌های باطنی؛ یعنی عقل و قدرت و علم و غیر این‌ها است. و مراد از «عرفه‌هم» حجت‌های ظاهری از جمله ارسال انبیا و نصب اوصیا و فرستادن کتاب است. مقصود آن است که خداوند، حجت ظاهری و باطنی خود را بر مردم کامل کرد.^{۲۱}

۸. عبدالاًعلی بن اعین گفت: از ابا عبدالله(ع) پرسیدم: «اگر کسی چیزی را نشناسد، آیا



برای آن مُؤاخذه می شود و مسئولیتی دارد؟ امام فرمود: «نه». ۲۲

و در شرح کافی است که:

فعل «یُعْرِف» مجھول است؛ یعنی، کسی که خدا چیزی از معارف و احکام را به وسیله ارسال رسولان و انزال، به او نشناساند... در آن، دلالت واضحی است بر این که هر کس که دعوت به او نرسد و از آنان پیروی نکند، اصلاً تکلیف به او تعلق نمی گیرد.^{۲۳}

۹. بخش دیگر، اخباری است که دلالت دارد بر این که زمین از حجت خالی نیست.

امام هفتم فرمود:

حجت خدا بر خلقش به دست نمی آید و محقق نمی شود؛ مگر با وجود امامی که شناخته شود.^{۲۴}

و مثل همین روایت با طریق‌های متعددی از علی بن موسی الرضا(ع) روایت شده است.

امام صادق(ع) هم فرمود:

همان، هیچ گاه زمین از امام خالی نیست؛ برای آن که اگر مومنان چیزی (در اصول یا در فروع دین) افزودند، آن‌ها را رد کنند و اگر چیزی کم کردند، برای آن‌ها کامل کنند.^{۲۵}

نیز امام صادق(ع) فرمود:

همواره، در زمین، حجتی است که حلال و حرام را به مردم شناساند و مردم را به راه خدا فراخواند.^{۲۶}

امام باقر یا امام صادق(ع) می‌فرمایند:

خداوند، زمین را بدون عالم و انمي گذارد و اگر چنین نمی کرد، حق از باطل شناخته نمی شد.^{۲۷}

امام صادق(ع) می‌فرماید: «خداوند، برتر و بزرگ‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند.»^{۲۸}

ملا صالح مازندرانی در ذیل این روایت می‌گوید:

او، حجت خدا بر خلق است، چنان‌که خداوند فرمود: «تا مردم بر خداوند حجتی نداشته باشند.»

اما میه، بر لزوم و وجوب وجود امام از سوی خداوند، علاوه بر آیات و روایاتی که از طرق عامه و خاصه رسیده و از لحاظ معنا متواترند، به این دلیل استناد می‌کند که اگر خلق، ریس قادری داشته باشند که آنان را از محظورات منع کند و به واجبات برانگیزد، در این صورت، خلق، به

۱۱۱ فرمان برداری نزدیک‌تر و از گناه و معاصی دورتر می‌شود، از زمانی که امامی نباشد و لطف بر خدا واجب است، [پس خداوند چنین کرده است].

مخالفان، بر امامیه اعتراض کرده‌اند که امام، زمانی لطف واجب است که بتواند از قبایح نهی کند و بر اجرای احکام قادر باشد و پرچم اسلام را بالا ببرد و این، در نزد شما، لازم نیست. پس آن امامی که شما وجوش را ادعا می‌کنید، لطف نیست و آن را که لطف است، واجب نمی‌دانید. امامیه پاسخ می‌گوید که وجود امام، لطف است، چه تصرف کند و چه تصرف نکند. از حضرت علی(ع) نقل شده است که فرمود:

زمین از حجتی که برای خدا قیام کند خالی نمی‌ماند تا حجت‌ها و دلایل روشن خداوند باطل نشوند، چه آن حجت ظاهر باشد یا پنهان.

تصرف ظاهربنی امام، لطف دیگری است. حق آن است که وجود ریس عالم و عادل که تصرف کننده هم باشد، لطفی از جانب خدا برای بندگانش است و عدم تصرف امام، به خاطر بدی اخلاق و منش مردم است. چنان‌که برای مثال می‌توان گفت نهی از نوشیدن مشروب، لطفی است که از خداوند صادر شده است و عدم قبول آن از جانب بنده است.

علاوه بر آن چه گذشت، مانمی‌پذیریم که امام تصرفی نداشته باشد؛ زیرا امام در نوع انسان، تصرفات عجیبی دارد و نیز در عالم امکان، تدبیراتی هست که تنها کسی که چشم سالم و سرشت پاکی داشته باشد، آن‌ها را مشاهده می‌کند.^{۲۹}

حاصل سخن این که عقل و فطرت و کتاب و سنت، بر قاعدة لطف، به آن معنایی که ذکر شد، دلالت دارد و نباید در آن تردید کرد.

از آن چه ذکر شد صحّت کلام فاضل طالقانی روشن می‌شود که در شروع بحث گفته است: «ادلهٔ چهارگانه بر وجوب و لزوم لطف» دلالت دارد.»؛ زیرا آیات فراوانی بر آن دلالت می‌کند. مانند آیاتی که بر حکیم بودن خداوند دلالت دارد و این که خداوند، حجتش را بر خلقش تمام کرده و هیچ عذری برای آنان باقی نگذاشته است؛ چرا که خداوند، از عبث و بیهوده کاری منزه است و آسمان و زمین و آن چه را میان این دو قرار دارد، باطل و بیهوده نیافرید و خدای تعالی نسبت به بندگانش محسن و لطیف (مهربان) است: «خداوند، نعمت‌های خود را بر شما گسترد و افزون ساخت». ^{۳۰}

احادیث و ادعیه‌ای که در این باره وجود دارد، قابل شمارش نیستند و تنها صحیفة کامله برای آن کفایت می‌کند.

اجماع امامیه و ضرورت مذهب امامان هم از کلمات آنان، ظاهر و روشن است.

دلیل عقلی هم کاشف آن است.

بنابراین، مجالی برای تأمل و شک در قاعدة لطف باقی نمی‌ماند. اگرچه برخی از فقیهان در بعضی از ویژگی‌های این قاعده، نامفهوم سخن گفته‌اند و مطلب را خوب بیان نفرموده‌اند، ولی این کار، به اصل مطلب ضرری نمی‌رساند؛ زیرا، در کتاب‌های اصولی و فقهی، بر ثبوت قاعدة لطف، اتفاق شده است و تأمل و تردیدی که از بعضی نقل شده است، ناشی از کمی تأمل و سرعت در نظر دادن است.^{۳۱}

قاعده لطف و مصاديق آن

این قاعده، یک قاعده‌تام است که در موارد فراوانی جریان دارد و هر آن‌چه را که در رساندن خلق به کمالی که سزاوار آن‌اند، دخیل است، در بر می‌گیرد.

این موارد عبارت است از:

۱. تکلیف؛

۲. بعثت و ارسال رسولان؛

۳. اقامه بینه و معجزات؛

۴. عصمت و کمال نبی و رسول؛

۵. نصب امامی که حافظ و معصوم باشد؛

۶. قبول توبه؛ خداوند تبارک و تعالی فرمود: پس بگو: «درود بر شما! خداوند بر خودش رحمت را واجب کرد». ^{۳۲}

۷. اجابت دعای درماندگان؛ خداوند فرمود:

خدایان شما بهترند پا کسی که دعای مضطر و درمانده را به اجابت می‌رساند و گرفتاری‌هارا بر طرف می‌کند؟^{۳۳}

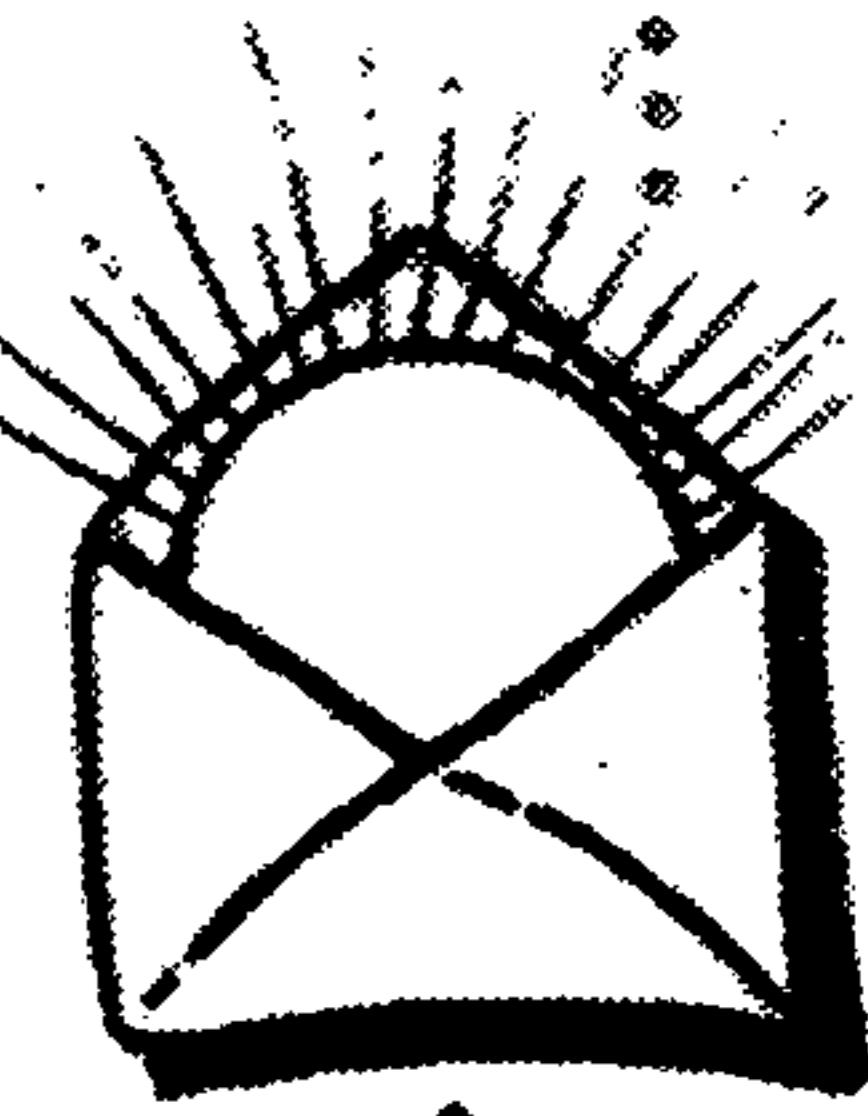
۸. برطرف کردن حوايج مشروع؛ در کتاب کاشف الاسرار این نکته آمده است.

۹. یاری انبیا و اولیا برای تثبیت و به ثمر رساندن ارمان و خواسته‌هایشان، در تاریخ انبیا، چنین مواردی مشاهده شده است. در واقع، غلبه و پیروزی با ایشان است هر چند در ظاهر کشته شوند و یا طرد شوند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند، خوارترین افرادند. خداوند، چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز شویم؛ زیرا، خداوند، قوی و شکست‌ناپذیر است.^{۳۴}

۱۰. پاداش‌ها و مجازات اخروی؛ خداوند می‌فرماید:

خداوند، بر خودش رحمت را نوشته و حتمی کرده است. سپس شمارادر روز قیامت



که هیچ شک و تردیدی در آن نیست. گرد خواهد آورد.^{۳۵}

حتی برخی از بزرگان شیعه، مانند شیخ طوسی، علامه حلی، فخرالحقوقین و شهید اول و شهید ثانی، به عقلی بودن وجوب امر به معروف و نهی از منکر معتقد شده‌اند و برای اثبات آن به قاعدة لطف استناد نموده‌اند.

شهید ثانی گفته است:

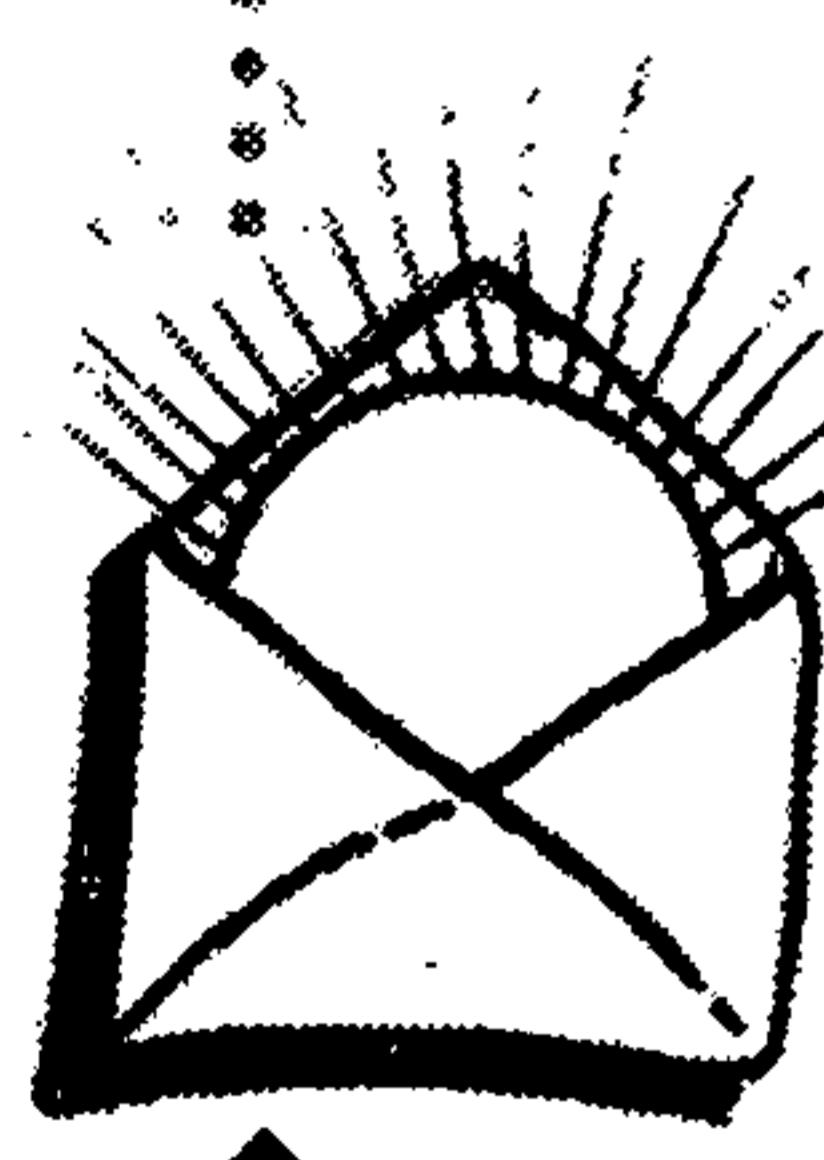
اما دلیل بروجوب امر به معروف و نهی از منکر آن است که این دو، لطف است و این، مقتضای عدل الهی است. و شاید بهتر است چنین گفته شود: همان گونه که حکمت خداوند اقتضا می‌کند که فرستادن رسولان، تکلیف، وعده، بیسم دادن، بشارت دادن، نصب اولیا و اوصیا، لازم است تا غرض از خلقت انسان. که همان نزدیک شدن بندگان به مصالح و کمالات شان و دور شدن آنان از فساد است. تمام شود؛ چرا که این امور در اتمام و تحقق غرض مؤثر است، نیز این حکمت اقتضا می‌کند که هر حکیمی که در نزدیک کردن بندگان به مصالح و دور کردن آنان از مفاسد و هلاکت مؤثر است، بیابند؛ چرا که ملاک و معیار. که همان حکمت است. عمومیت دارد. از جمله مواردی که در تحقق این غرض دخالت تام و تمام دارند، امر به معروف و نهی از منکر است. بنابراین، به حکم قاعدة لطف، این مورد، لازم است.

آیا نمی‌بینی که عقل رشت می‌شمرد کار کسی را که می‌بیند یکی از بستگانش یا دیگری، با آگاهی کامل و از روی عمد، کاری می‌کند تا خودش را هلاک کند و می‌تواند او را از این کار باز دارد، ولی نهی نمی‌کند، بلکه تنها به او می‌نگردد و می‌بیند تا اهلش یا همسایه‌اش یادوستش یا... هلاک شود؟

این، به خاطر وجوب نهی از منکر، از جهت حکمت است و از این رو است که او را محکوم و مستحق مذمت می‌دانند. آیا نمی‌بینی که مسئولیت مدیران و وزرای این رو است که آنان می‌توانند به مصالح، امر کنند و از مفاسد و ضررها، نهی؟

پس اگر اعضای وزارت یا موسسات، در آن معروف مسامحه کنند و یا این که مرتكب منکراتی مانند رشوه شوند، ولی این مدیر یا وزیر نسبت به آنان تسامح کنند و کاری با آنان نداشته باشد، نزد مردم مسئول شمرده می‌شود و مستحق مذمت و عقوبت است؟ این، به خاطر آن است که امر به معروف و نهی از منکر و نظارت در زمان تمکن و قدرت واجب است.

از آن چه ذکر شد، اشکال کلام صاحب جواهر در ردّ وجوب عقلی روشن می‌شود. ایشان، با



استناد به این که عقل نمی‌تواند به این نکته دست یابد آن گونه که ذمّ و عقاب بر آن مترقب شود. از نظر ایشان، عقل می‌تواند رجحان آن را در یابد و نه وجوب‌اش را.^{۳۶}

● انکار و جوب امر به معروف و نهی از منکر در حق خداوند ضرورتی ندارد.

اشکال نشود که اگر امر به معروف و نهی از منکر واجب عقلی باشد، هیچ معروفی ترک و هیچ منکری واقع نمی‌شود. در نتیجه، خداوند مخلّ به واجب است و چون دو قسم لازم باطل است، مقدم و ملزم (واجب عقلی بودن امر به معروف و نهی از منکر) هم باطل است. بیان شرطیت. اگر حقیقت امر به معروف، اجبار به انجام دادن معروف و حقیقت نهی از منکر، منع و بازداری از آن باشد، پس اگر این دو واجب عقلی باشند، بر خداوند واجب است؛ زیرا هر آن چه که واجب عقلی است، بر کسی واجب است که وجوه در حق او حاصل می‌شود. پس بر خداوند واجب است که انسان را به معروف وادارد و از منکر باز دارد یا این دو را انجام دهد و معروفی، ترک و منکری واقع نشود که در این صورت، الاجا و اجبار لازم می‌آید یا این که این دو را انجام ندهد که در این صورت، خداوند به واجب اخلال کرده و آن را ترک کرده است.^{۳۷}

زیرا می‌گوییم: وجوب امر به معروف و نهی از منکر، با ملاک قاعدة لطف بیشتر از وجوب بعثت انبیا با همین ملاک نیست. پس چنان‌که در بعثت لازم است که اختیار انسان محفوظ باشد؛ زیرا غرض آن است که انسان با اختیار خود و نه با اجبار، به کمالی که سزاوار آن است برسد. در امر به معروف هم لازم است اختیار محفوظ بماند؛ زیرا در غیر این صورت، نقض غرض می‌شود.

بنابراین، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، جز در برخی از مراتب، همانند امر به واجبات شرعی و عقلی و نهی از منکرات عقلی و شرعی. در حق خداوند واجب نیست. پس، از وجوب عقلی امر به معروف و نهی از منکر، اجبار پیش نمی‌آید؛ زیرا مراتب دیگری مانند اجبار بر انجام دادن معروف و ترک منکر، انجام و اعمال نمی‌شود.

از آن چه ذکر شد، روشن می‌شود که انکار و جوب امر به معروف و نهی از منکر در حق خداوند ضرورتی ندارد؛ چنان‌که از کلام شهید ثانی معلوم می‌شود، ایشان پس از تصريح به این که امر به معروف و نهی از منکر با استناد به قاعدة لطف واجب عقلی است، می‌گوید:

و از وجوب عقلی آن دو، لازم نمی‌آید که امر به معروف و نهی از منکر بر خداوند واجب باشد؛ آن هم وجوبی که از آن خلاف واقع لازم بیاید. اگر خداوند به آن واجب قیام کرده باشد و یا این که اگر قیام به آن واجب نکند، اخلاق خداوند به حکمتش

لازم بیاید؛ چون قیام خداوند به آن واجب، بر این وجهی که بر انسان واجب است، مستلزم و ناچار کردن بنده است و البته، این، در تکلیف، ممتنع است.

نیز جایز است که چیز واجب، به خاطر اختلاف در محل هایش اختلاف پیدا کنند: مخصوصاً در صورتی که مانع ظاهر شود.

تا آن چه در حق خداوند واجب است، بیم دادن و رساندن انسان‌ها بر مخالفت کردن با تکالیف است؛ برای آن که تکلیف، باطل نشود و البته خداوند، این واجب را انجام داده است.^{۲۸}

مصادیق معلوم و مشکوک

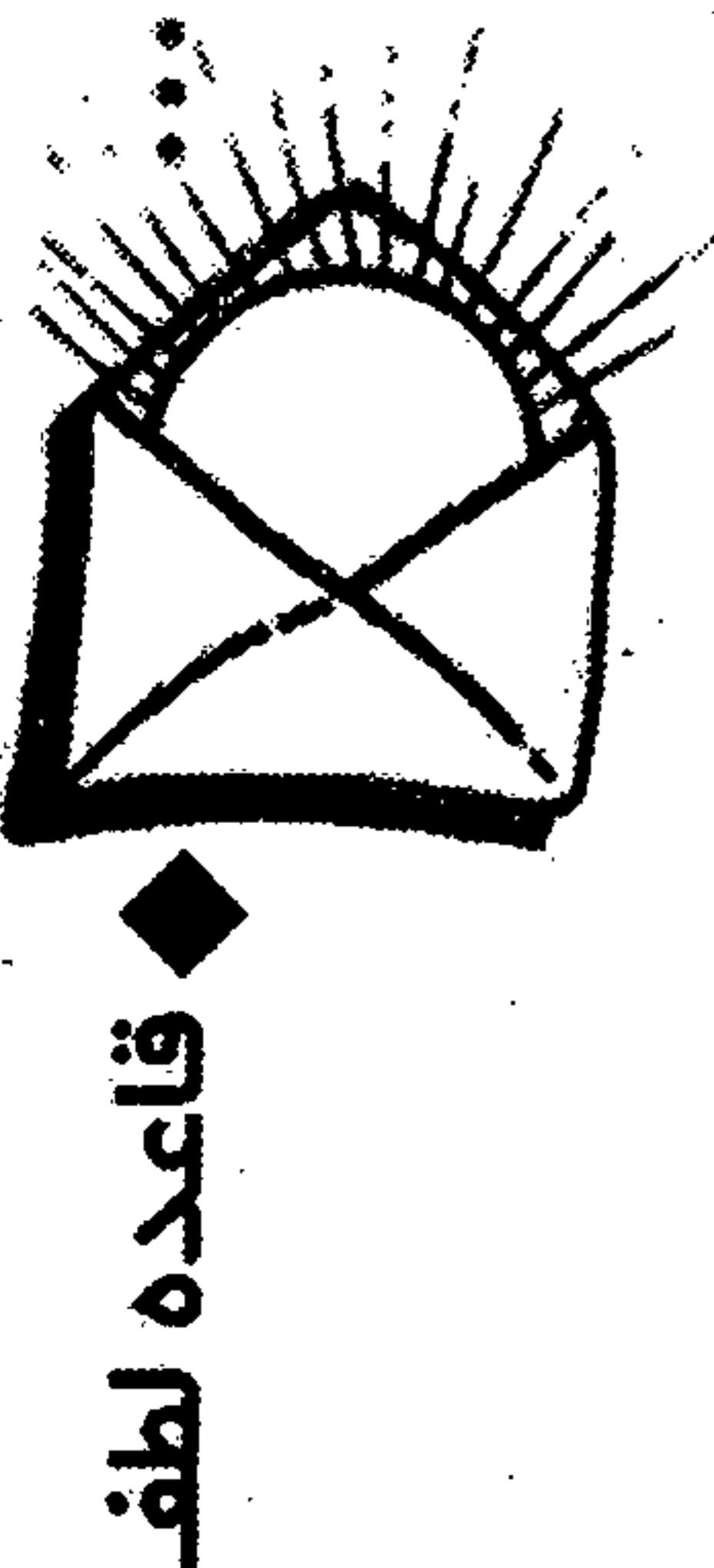
واضح و روشن است که هر قاعده‌ای از قاعده‌های مورد پذیرش، صغراهای معلومی دارد و صغراهای مشکوکی.

باز روشن است که قاعده، هر چند محکم و متقن، خالی از موارد و مصادیق مشکوک نیست. پس لازم است که فقط در موارد معلوم، آن قاعده را اخذ کنیم؛ نه در موارد مشکوک. برای نمونه، حُسن عدل هم از نظر عقل و هم از نظر شرعی، از قواعد مسلم است. با این حال، چه بسا در صدق آن بربخی از موارد و مصادیق، به خاطر عارض شدن جهت‌های مختلف تردید باشد. بنابراین، در این صورت، بایستی در آن موارد، از مصالحه و تسالم بهره برد، ولی با این حال، این مسئله به صحت قاعده حُسن عدل ضرری نمی‌رساند.

درباره قاعده لطف هم اذعان می‌داریم که تردید در انطباق قاعده لطف بربخی از مصادیق، به صحت و کلی بودن محتوای آن زیانی نمی‌رساند. محتوای کلی این قاعده، لزوم لطف در آن چیزهایی است که انسان برای رسیدن به کمال خود بدان نیازمند است. این لطف، امری تخلف‌ناپذیر است؛ زیرا در غیر این صورت، خلاف فرض حکیم بودن خداوند و اتصاف خداوند به کمال و حکمت، لازم می‌آید.

آری، می‌توان در یک مورد مناقشه کرد و آن، این که این مورد از موارد آن کلی نیست یا این که ثابت نشده است و این، موجب نمی‌شود که در موردی که یقین داریم از مصادیق آن قاعده است، اشکال شود.

هم‌چنین قاعده اصلاح، بر حسب محتوای کلی آن یک قاعده کلی است و شک در بربخی از موارد آن، به صحت این قاعده زیانی نمی‌رساند؛ زیرا بازگشت این شک، به آن موردی است که بدانیم «آیا از تمام جهات، بدون مزاحمت یک جهت قوی تراز آن، اصلاح است یا این که این چنین نیست»؟



محقق لاهیجی گفته است:

اگر اصلاح (مصلحت اتم) مانع نداشته و دلیل وجودش محقق باشد، خودداری از اصلاح و افاضه غیراصلاح ممتنع است؛ زیرا ترجیح مرجوح است و بازگشت آن، رجحان چیزی بر دیگری است بدون ترجیح دهنده!

پس، صغای این قاعده، هر اصلاحی که مانع داشته باشد، بلکه صغای آن، اصلاح خاصی است که مانع نداشته و انگیزه وداعی هم موجود باشد. با این تقيید و مشروط کردن، روشن می‌شود که ایرادهایی که بر قاعده اصلاح وارد می‌شود، از کمی تدبر و اندیشه در حدود این قاعده است.^{۳۹}

پی‌نوشت‌ها

۱. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۷.
 ۲. الكافي، ج ۱، ص ۱۶۹.
 ۳. شرح اصول الكافي، ج ۵، صص ۱۰۹-۱۱۰.
 ۴. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۴۰.
 ۵. بحار الأنوار، ج ۱۱، صص ۶۰-۶۱.
 ۶. بحار الأنوار، ج ۱۱، صص ۲۹-۳۰.
 ۷. محقق لاهیجی در توضیح این مطلب می‌فرماید: هرگاه مکلف بر عبادات شرعی، از جمله نماز، روزه و غیره، مواطن باشد، لامحاله به عمل کردن به مقتضیات واجبات عقلی، مثل تحصیل معرفت و مراعات حقوق و استعمال عدل و... نزدیک‌تر می‌شود (گوهر مراد، ص ۲۵۰).
 ۸. شرح الكافي، ج ۵، ص ۷۹.
 ۹. العقائد الحقة، صص ۱۰-۱۱.
 ۱۰. و اگر خدا می‌خواست، مردم را به صورت یک امت واحده قرار می‌داد. پیوسته، مردم در اختلاف هستند؛ مگر کسانی که خدای توبه آنان رحم کند.
 ۱۱. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۱.
 ۱۲. توحید، صدوق، ص ۳۲.
 ۱۳. توحید، صدوق، ص ۴۴.
 ۱۴. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۹.
 ۱۵. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۴۰.
 ۱۶. توبه / ۱۱۵.
۱۷. شمس / ۸۱.
 ۱۸. الكافي، ج ۱، ص ۱۶۳.
 ۱۹. شرح الكافي، ج ۵، ص ۶۷.
 ۲۰. الكافي، ج ۱، ص ۱۶۲.
 ۲۱. شرح الكافي، ج ۵، ص ۵۹.
 ۲۲. الكافي، ج ۱، ص ۱۶۴.
 ۲۳. شرح الكافي، ج ۵، ص ۷۶.
 ۲۴. الكافي، ج ۱، ص ۱۷۷.
 ۲۵. همان، ص ۱۷۷.
 ۲۶. همان، ص ۱۷۸.
 ۲۷. همان.
 ۲۸. همان.
 ۲۹. شرح اصول الكافي، ج ۵، صص ۱۵۱-۱۵۲.
 ۳۰. لقمان / ۲۰.
 ۳۱. کاشف الاسرار، ص ۵۳.
 ۳۲. انعام / ۵۴.
 ۳۳. نحل / ۶۲.
 ۳۴. مجادله / ۲۰.
 ۳۵. انعام / ۱۲.
 ۳۶. جواهر الكلام، ج ۲۱، ص ۳۵۹.
 ۳۷. مختلف الشيعة، ص ۱۵۸.
 ۳۸. شرح لمعه، چاپ قدیم، ج ۱، ص ۱۹۲.
 ۳۹. سرمایه ایمان، ص ۸۱.

